

پیری و خرد

سید علاء الدین گوشه‌گیر

عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات

فرانسه دانشگاه چمبران، اهواز

بسیاری از پیران، پیری را دوره‌ای ملال آور از عمر خود احساس می‌کنند و "زیر باری گرانتر از کوه اتنا" خرد می‌شوند و از پا درمی‌آیند". (Cicéron, p.18) حکیمان و اهل ادب پس از سپری شدن جوانی خود با شکوه و گلایه به وصف حالات خود در این دوره ناخوشایند پرداخته‌اند، "از آنچه درد پیری هیچ کس به از پیران ندانند" (کیکاؤوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۳) طبعاً پیران شکوه‌های پیران یکسان است: کاهش توان بدن و نقصان در حافظه، محروم شدن از لذت‌ها و نزدیک شدن مرگ (Cicéron, P.43). بیان این گلایه‌ها به فرهنگ و تمدن مربوط نمی‌شود و تابع چیزی جز تجربه جسمانی و باطنی انسان به طور عام نیست. بنابراین، شگفت نیست که عنصر المعالی در قابوس نامه، سعدی در گلستان، رودکی در حسب حال خود و سیسرون، ادیب رومی، در باب پیری و افلاطون پیش از همه در بیان گلایه‌های پیری هم‌زبان باشند. چه تجربه‌ای می‌تواند زنده‌تر و نزدیک‌تر از لمس دگرگونی‌هایی باشد که تن و روان آدمی به آرامی در دوره‌های عمر به خود می‌بیند؟

اما سیسرون در این باره تأمل می‌کند و افق‌های دیگری را به روی ما می‌گشاید و در نهایت، این شکوه‌ها را بنابه تجربه خود، بی پایه می‌داند.^۲ بعید نیست که غم از دست دادن فرزندش و رسیدن به کهنسالی و شاید برای "تسلی خاطر خود و دیگران" (Cicéron, P.13)، سیسرون هشتاد و چند ساله را به "مدح" (Cicéron, P.13) پیری برانگیخته باشد تا از سنگینی

بار آن بکاهد. این خطیب و مرد سیاسی رومی قرن اول میلادی، با استدلالی که با تجربه‌های غنی او در آمیخته است، دربارهٔ جنبه‌های مهم حیات سالخورده‌گان سخن رانده و برای تداوم حیات جسمانی و شوق روحانی آنان، توصیه‌های روشنی از قبیل کار بیدی در مزرعه، مطالعه، نصیحت و بندگفتن و انتقال تجربه به دیگران ارائه کرده است. نگاه او از اساس با نگاه اهل ادب و خرد در شرق مغایرت دارد. شناخت منزلت پیری در نگرش این حکیم رومی از یکسو و در آینهٔ خرد اهل ادب ایران از سوی دیگر، ما را به مقایسهٔ این دو شیوهٔ اندیشیدن دربارهٔ یکی از ملموس‌ترین تجربه‌های آدمی فرامی‌خواند.

یأس و اندوه

با وجودی که کهسالانِ شاداب در سرزمین ما بسیارند، پیری در ادب فارسی غالباً پایان مصیبت بار و غم‌انگیز عمر به شمار آمده و سخن از "دشمنی"، "بیماری"، "آفت"، "رنج"، "قضا"، "نومیدی"، "نزدیک شدن مرگ" به میان آمده است. جملگی این گلایه‌ها را پیران سر داده‌اند:

آوخ گلهٔ پیری پیش که کنم من کین درد مرا دارو جز توبه دگر نیست
ای پیری بیا تا گله هم با تو کنم من زیرا که جوانان را زین حال خبر نیست
(کیکاووس بن وشمگیر، ص ۴۳)

جوان "از رنج پیری خبر ندارد (...). من | که پیرم | از رنج و آفت پیری با خیرم و از ضعف و آفت او خیر دارم" (کیکاووس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۴) شکایت پیری عنصرالمعالی به پسرش به درازا می‌کشد از آن که او را از وی [پیری] سخت گله است و این نه عجب است که پیری دشمن است و از دشمن گله بود" (کیکاووس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۳). رودکی که شکوه‌های او "همراه با سوزی از حرمان و نومیدی است" (امامی، ص ۶۷)، تسلیم شکستگی تن و "غم" و "مصیبت" پیری از "قضای یزدان" (امامی، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶) است. اما به نظر سیسرون، سختی پیری بستگی به اسلوب زیستن مردمان دارد. اگر کسی شیوهٔ نیک زیستن را نداند یا از عهدهٔ آن بر نیاید "همهٔ دوره‌های عمر او سخت خواهد بود" (Cicéron, P.18).

سیسرون، پیری را صریحاً "به منزلهٔ پدیده‌ای عام در زندگی آدمی بررسی می‌کند. اما در

آثار فارسی، سرگذشت‌هایی پراکنده از زبان مؤلفان را می‌خوانیم که از تجربه خود یا پیر دیگر سخن گفته‌اند. در ادب ما، پیری انسان، آشکار نیست بلکه سرگذشت تجربه‌های خرد در زندگی روزمره سراینده را می‌خوانیم. بنابراین، به زحمت می‌توان ویژگی‌های پیری را از این تجارب پراکنده استخراج کرد. در مقابل، سیسرون صفات پیری را بر می‌شمرد و پیران را به "داناان" و "نادانان" دسته‌بندی می‌کند. شکوه‌ها از پیر نادان سر می‌زند که "به سبب خطاهای شخصی خود، پیری را ملامت می‌کنند" (Cicéron, P.22). اما پیر دانا دارای مجموعه‌ای از صفات و فضایل به هم پیوسته است که در جای جای مبحث پیری به طور منظم در اثر سیسرون جلوه می‌کند.

به نظر سیسرون، اندوه فقط از پیری خرد بر می‌خیزد. تأسف پیر از خطای او در سنجش گذر زمان ناشی می‌شود که نشانه بی‌خردی اوست. چگونه می‌توان شتاب زمان را دریافت؟ آیا از کودکی به جوانی، گذر عمر کم‌شتاب‌تر است؟ "اگر عمر ۸۰۰ ساله می‌داشتیم، حظور؟" (Cicéron, P.18). مَحکمی برای سنجش شتاب عمر وجود ندارد و انسان آرام آرام پیر می‌شود: "فرا رسیدن پیری را حس نمی‌کنیم. ما آرام آرام خاموش می‌شویم" (Cicéron, P.32). وانگهی، "زمان از دست رفته نمی‌تواند از تأسف و اندوه پیری خرد بکاهد" (Cicéron, P.19). مهم‌تر آن که، پیری پدیده‌ای طبیعی است و "ما راهی را می‌پیمایم که طبیعت پیش پای ما نهاده است" (Cicéron, P.29). هر مرحله از عمر با اسلوبی از زیستن مناسب دارد و هر کس باید به این نظم ضروری طبیعت تن دهد و بد هم نیست زیرا "هیچ ضرورت طبیعی نمی‌تواند بد باشد" (Cicéron, P.21). طبیعت به همه چیز نظم بخشیده است و باید که پایانی برای حیات و عمر باشد، مثل میوه رسیده‌ای که از درخت بیفتد، "از بهر آنکه چون غله سپیدگشت اگر ندروند ناچاره خود بریزد، همچون میوه که پخته‌گشت اگر نچینند خود از درخت فرو ریزد" (کیکاوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۳). اگر پیری ثمره کار دستگاه طبیعت باشد یا "گردگردان و قضای یزدان" (امامی، ص ۱۱۵) پیر با خرد این نظم را به رضا می‌پذیرد نه به اندوه زیرا "هر که بزاید بی شک بمیرد" (کیکاوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۰) اما آیا "برخاستن و شوریدن بر طبیعت، تکرار طغیان تایتانها نخواهد بود؟" (Cicéron, P.19). سبب اندوه و حسرت، عمر نیست، خُلق و خوی ماست" (Cicéron, P.20). پیر باید دانسته باشد که اعتدال اوسط چیست. پیری را با ترشروی و رفتار

ناخوش نتوان تحمل کرد. بهترین حربه پیر، دانش و صفات جمیله‌ای است که او باید در جوانی کسب کرده باشد. "پیر باید احساس کند که خوب زیسته است و اگر چنین باشد، حلاوت ثمره کارهای پیشین خود را می‌چشد." (Cicéron, P.20). خُلق همه مردمان باگذر عمر مثل هر شراب نامرغوبی که بماند، ترش نمی‌شود. چهره عبوس پیر و تنگی خُلق او باید معتدل باشد و "ترش‌رویی سزاوار سرزنش است" (Cicéron, P.44).

یکی دیگر از نگرانیهای پیر که یأس را برمی‌انگیزد، بیم از تهیدستی و بینوایی در عاقبت عمر است. جمالزاده، ایاتی از فردوسی شهیر در باب پیری را در خور تأمل دانسته است:

[فردوسی] در موقع صحبت از شاهنامه می‌فرماید: پیوستم این نامه باستان

که تا روزی پیری مرا بردهد
بزرگی و دیثار و افسر دهد
و یا که باشد به پیری مرا دستگیر
و نیز فرموده: «مرا در جهان بی‌نیازی دهد که می‌توان پذیرفت که مقصودش این است که با همه کس نام و نشان و سرفرازی ضامن نگذارد که در پیری دچار دست‌نکنش و ضیق‌عاش باشد (و از پیری نیستی در امان باشد) و آیا به این مرد بزرگوار که به حق از مشاهیر جهان گردیده است می‌توان ایواد وارد ساخت که چرا از پیری و گریستگی و تهیدستی بیمی به خود راه می‌داده است.

ما می‌دانیم که قرن‌ها پس از او بزرگترین شاعر عارف و غزلسرای ما حافظ فرموده است: «تا آید نمی‌رود نان نمی‌رسد» و آیا انصاف است که به مرد سالخورده‌ای که عمر و توانایی خود را صرف یک کار بزرگ ملی و پرافتخاری ساخته است ایواد وارد آوریم که جوابه فکر نان و آب بوده است؟ (جمالزاده، ص ۴-۵۶۲)

رودکی نیز سستی و ناتوانی آن را باینی نوایی در آمیخته است:

کون زمانه دگر گشت و من دگر شدم
عصا نیار که وقت عصا و انبان است.

(امامی، ص ۱۱۶)

این قبیل نویندی و اضطراب در پیری سیسرون جایی ندارد.

لذت و حرص

شکوه دیگر پیران این است که در این دوره به ناگزیر باید از لذات چشم پوشید. به گفته سیسرون، این سخن پیرانی است که زندگی را بدون لذت مفرط و جسمانی نمی‌توانند تصور کنند. اما چه خوش اند بسیاری از پیران که "بندهایی را که ولع لذت جویی می‌تند و ما را در

بندگی خود نگه می‌دارد، گسسته‌اند" (Cicéron, P.19). پیری ما را از لذات جوانی می‌رهاند و این خدمتی است که سن در حق ما می‌کند. هیچ هدیه‌ای مخرب‌تر از لذتی نیست که با لجام گسیختگی و عاری از تأمل در پی رسیدن به آن باشیم و نتیجه جز این نیست که "لذت جویی، منشاء خیانت و نابودی دولت و سخن چینی به سود بیگانگان است (...). هیچ عمل شرم آور و جنایتکارانه‌ای نیست که لذت جویی در آن دستی نداشته باشد (...). جذبه لذت جویی است که هرزگی و فسق و رسوایی‌های دیگر از این دست را بر می‌انگیزد" (Cicéron, P.32). پیر با خرد از لذت می‌گذرد و به سفره‌های رنگین دل خوش نمی‌کند و این گلایه نیست بلکه خشنودی پیر خردمند است. افلاطون گفته است: "لذت، دام خباثت است" و آدمیان همچون ماهیان گرفتارش می‌شوند. (Cicéron, P.34). این سخن به این معنی نیست که آدمی خود را به عمد از چشیدن نعمت‌های زمینی و خوراکی‌های الوان محروم کند یا همدمی نداشته باشد چرا که "پیر به لذت رساندن به تن خود بی‌اعتنا نیست" (Cicéron, P.35). متنها مسأله بر سر حفظ تناسب در شیوه زیستن و اعتدال در بهره بردن از نعمت‌های طبیعی است: "تمرین و ورزش و اعتدال می‌تواند بخشی از قدرت اولیه را در جسم پیر حفظ کند" (Cicéron, P.30). باید به اعتدال ورزش کرد و خوردن و نوشیدن را به شکلی تنظیم کرد که فرای بدن را به جای تحلیل بردن تجدید کند. همچنین، پیر باید ذهن و روان خود را نیز پرورش دهد و بیدار نگه دارد (Cicéron, P.31). پیر می‌تواند هر شب، رویدادهای روزی را که پشت سر گذاشته است در ذهن خود مرور کند. ذهن را باید همواره فعال نگه داشت و با فکر و روان خود در انجام امور مشارکت کرد: "حتی اگر نتوانم حرکت کنم، در وقت استراحت می‌توانم فکر کنم" (Cicéron, P.32). بنابراین ضعف تن، طبیعی است اما ورزش روان منوط به شرایطی است. از سوی دیگر، خِرَد، پیراینده هر پیری نیست. برداشت انسان از لذات نیز بستگی به طبع فرد و رسوم قوم دارد. لذا در نگاه سیسرون، لذت، امری مطلق و ثابت نیست و درجات و ماهیت و کمیت و کیفیتی دارد و پیرو مقتضیاتی است که به مراحل عمر و خِرَد فرد بستگی دارد. در ادب فارسی، قابل شدن میزان و ماهیت و تناسب و لذت بسیار کمرنگ بلکه ناپیدا است. تمرین و ورزشی که روان را به قصد لذت جویی معنوی در پیری نیز به کلی تحت الشعاع بار سنگین خوشی تن است. سعدی به "پیری چو یوز"^(۳) راضی است و پیر با خرد سیسرون نیز "به خوراکی اندکی که در محفل یاران صرف می‌کند، قانع است" (Cicéron, P.34). در اینجا نیز

اشتراک در تجربه‌های عملی حیات پیر آشکار است اما در ارزیابی مقام خوردن و آشامیدن در دو فرهنگ ایرانی و غربی، اختلاف و تمایزی بزرگ وجود دارد. ادب ایرانی به کلی با ادب خوردن در روم باستان و در نتیجه غرب امروز متفاوت است. واژه پهلوی "مه"، "مهتر"، به معنی "بزرگ" که ریشه واژه فارسی "میهمان" است، بازتاب توجه به سلسله مراتب اجتماعی، بزرگ و کوچک و عالی و دون بودن شأن حاضران است. سخن گفتن نیز در محفل شرقی اجازه می‌خواهد و تابع مقام فرد است. طبقات و صنوف و شأن حاضران در جمع چنان مهم است که در رسوم سنتی، واژه‌های بسیاری برای تقسیم فضای مجلس به قلمروهایی جداگانه به کار می‌بریم. این واژگان بر نظم و مراتب موجود اجتماعی صحه می‌گذارد: بالا و پایین نشستن، صدر مجلس، صفِ نعال،... همچنین، ادب حکم می‌کند که حین خوردن، سخن نگوییم. زمان خوردن نیز طبعاً "کو تادتر است. از این لحاظ، آداب شرقی در برابر آداب غربی قرار دارد. مجموعه رموهایی که در آثار ادبی ما در باب چگونگی میهمانی دادن و پذیرایی شایسته از خویشان و دوستان آمده است، به طور عمده حول رعایت حریم‌ها و حرمت گذاشتن به میهمان و رعایت او و نیز نوع و مقدار خوراکی‌ها و مصرف آنهاست. محاوره بر سر سفره نیز به چند تعارف لفظی برای عملی کردن همین رسوم تقلیل می‌یابد. مثلاً: "اگر میوه بود پیش از طعام میوه‌ها تو پیش آور، تا [میهمانان] بخورند و یک زمان توقف کن و آنگاه خوردنی‌ها آور و تو نشین تا آنگاه که مهمانان بگویند یک بار و دوبار که بنشین، آنگاه با ایشان مساعدت کن و نان بخور و فروتر از همه کس نشین، مگر مهمان بزرگ باشد که نشستن ممکن نبود و از مهمانان عذر میخواه، که عذر خواستن طبع عامه و بازاریان بود و هر ساعت سگویی: ای فلان، نان نیک بخور و هیچ نمی‌خوری" (کیکاوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۵۰). حتی رسم نیکوی گیلان و عرب نیز چنین است که چون "خوان بنهند و کوزه‌های آب حاضر کنند (... متعلقان همه بروند (...)) تا مهمان چنان که خواهد نان بخورد" (کیکاوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۵۰). این عادت نشان می‌دهد که هدف از میهمانی، برقراری ارتباط و گفتگو بین میزبان و مهمان حین صرف غذا نیست، حال آنکه میهمانی رومی به خصوص در جمع پیران، بهانه و فرصتی است برای گفتگو و لذت مصاحبت. در فرهنگ ایرانی، لذت مصاحبت از لذت چشیدن خوراکی‌ها متمایز است. در اینجا با «وارونگی ساختاری»^۴ در این دو فرهنگ روبرو هستیم. آداب خوردن به روایت سیسرون هنوز هم در

غرب امروز که میراث دار تمدن یونان و روم باستان است، پابرجاست. گفت و شنودهای طولانی و لذت بخش با دوستان نزدیک حین خوردن، مطلوب ترین روش صرف غذا به شمار می آید و میهمانی‌ها به درازا می کشد.

سپسرون به این نکته توجه خاص کرده است و حتی از اختلاف در معنای ریشه واژه‌های لاتینی و یونانی «میهمانی» نتیجه‌ای فرهنگی بر می‌گیرد:^۵ در ضیافت‌ها به لذت سراسر مادی چشیدن خوراکی‌های لذیذ کمتر توجه می‌کنم تا به حضور یاران و گفتگو با آنان. لفظ لاتینی که ما به کار می‌بریم رساتر از معادل یونانی آن است چرا که لفظ یونانی (که در ریشه به صرف طعام و شراب در جمع اشاره دارد)، فرع را اصل قرار می‌دهد (...). من پیر در ضیافت‌ها بیشتر صحبت و گفت و شنود با دوستان را می‌پسندم و کمتر به خوردن گوشت لذیذ و نوشیدن توجه می‌کنم" (Cicéron, P.35) تصادفاً "حوزه معنایی ریشه واژه‌ها که عموماً بازگوکننده معنای رایج آنها نیست، در این جا به رغم گذشت زمان مصداق دارد. به میهمانی رفتن رومی به معنی "شریک زندگی کسی بودن" است یا "گذاردن لحظه‌هایی از زندگی با دیگران" در ضیافتی که میزبان ترتیب داده است. در یونان باستان نیز "ضيافت" (سمپوزیوم)^۶ در جمع فلاسفه به نوعی میهمانی گفته می‌شد که پس از صرف خوراک، حاضران به بحث درباره موضوع‌های فلسفی می‌پرداختند. "ضيافت (سمپوزیوم)" فیلسوفانی چون افلاطون و گزنفون مشهور است. اما در ادب سخنوران ما چنان است که گویی پایانی برای لذت یا اعتدالی در کار هیجان تن متصور نیست. چه بسا حکایت پیران متمدنی را می‌شنویم که تناسب در کارها را شکسته‌اند، هر چند به تبت بوده باشد نه به توان و رعایت اعتدال را جز در مواظب نشناخته‌اند. روشنی و شفافیت کار طبیعت در تاریکی و کدورت تبت مستغرق است:

شنیده‌ام که در این روزها کهن پیری

خیال بست به پیرانه سر که گیرد جفت

بخواست دخترکی خو بروی، گوهر نام

چو درج گوهرش از چشم همگان بنهفت

(...)

میان شوهر و زن جنگ و فتنه برخاست، چنان

که سر به شحنه و قاضی کشید و سعدی گفت:

پس از خالافت و شلنت، گناه دختر نیست

تو را که دست بلرزد، گهر چه دانی سفت (سعدی، ص ۱۵۳)

سخن دختر جوان به پیر از قول سعدی در این قصه چنین است: "وقتی شنیدم از قابله خویش که گفت: زین جوان را اگر تیری در پهلو نشیند به که پیری" (سعدی، ص ۱۵۰) سخنی از رعایت اعتدال و تناسب یا کارهای درخور پیری و جوانی در کار نیست بلکه خواست پیر در رسیدن به چیزی است که طبیعت یا از او گرفته یا به نقصان کشانده است. به راستی می توان گمان برد که سیسرون مانند سعدی تردیدی نداشته است که این "بمقتضای | جهل | او | جوانی" زیستن است نه "به عقل و ادب" (سعدی، ص ۱۵۰) پیر نسبت این پیر به آن پیری که در خیال سیسرون نقش بسته است، نسبت زور و قوت تن است به لطافت روان.

سیسرون تردیدی ندارد که اگر کسی به لذت شهوت آمیز بسیار حریص باشد، ترکی این لذت ها برای او سنگین خواهد بود. اما اگر نیازی حرص آمیز در کار نباشد، محرومیت از آن نیز به خودی خود منتفی است. از این گذشته، پیر از لذت عشق بی نصیب نیست. هوس های انسان که فروکش می کند، شور زندگی را کم و بیش از دست می دهد و پیری نیز زمان خاموش شدن هوس هاست. اما پیر در هر حال توقعات و امیالی دارد که اگر نداشت، برای مردن آماده است (Cicéron, P.47) آنچه مهم است، میزان و اعتدال است. اگر از بند دلبستگی های شهوانی و همه غلبه های روان از قبیل عطش کسب افتخار و طمع رسته باشیم، روح ما حیات معنوی و درونی را تجربه خواهد کرد (Cicéron, P.36). لذت بدترین دشمن روح انسان متفکر است: در "جایی که ارتع شهوانی حکم می کند، جایی برای اعتدال باقی نمی ماند (Cicéron, P.33). اگر لذات، سیطره خود را بر حیات ما بگستراند، فضیلت جایی نخواهد داشت. خوشی و لذت حواس، راه اندیشه و تعقل را می بندد و عرصه را بر تفکر تنگ می کند و حتی دشمن ناامل هم می شود. فزونی و شدت لذت جویی و استمرار آن، نور روان را خاموش می کند و با فضیلت سازگار نیست. سیسرون فیلسوف که سیاستمدار نیز بوده است، اتقای این اندیشه لذت جویی یونانی مآبانه و ترویج آن در میان رومیان را برای کشورش مخاطره آمیز می داند زیرا دیگران کوشیده بودند که "دشمنان جمهوری روم را به درستی این عقیده [فضیلت لذت جویی] متقاعد کنند. تا روم را مغلوب خود سازند" (Cicéron, P.33). اندیشه این سناتور رومی قرن اول میلادی، منطقی و شعاع دید او بسیار گسترده است و در نتیجه پیوندهایی را که میان

نیروهای طبیعی، طبع و عقل آدمی، فرهنگ و سیاست برقرار است، می‌بیند و آشکار می‌کند. لذت جویی مفرط و غیر طبیعی پیری خرد، پدیده‌ای شخصی یا منفرد نیست بلکه شاخ و برگ‌های فراوان دارد.

در وادی سیسرون، از عرصه غم و اندوه و حسرت پیران بینوا و تنها، آنگونه که در شعر رودکی و سعدی وصف شده است، بسیار دوریم. شعر پیری در ادب فارسی مشحون از نومیذی، ناتوانی در برابر مرگ، جستجوی لذت سرکش و نامتناسب باسن، حرمان و حسرت به چیزهای جوانی از دست رفته است. پیری رودکی عاری از هرگونه ویژگی مثبت یا هر نوع مبارزه طلبی است و چیزی جز از کف رفتن مظاهر زیبایی و هنر در جوانی از قبیل دندان‌های درخشان، زلف‌های مجعد و سیاه، چهره‌دیناگونه، سخن دانی و تمول نیست. چنین برداشتی از عمر طبعاً شاعر را به جستجوی عامل روزهای سیاه پیری در قضا و روزگار گردان و نحوست افلاک می‌کشاند. در "بهار خرم"، خیال جادویی جوان شدن دوباره پیر از ذهن او می‌گذرد: شاید که مرد پیر بدین گه شود جوان

گیتی بدیل یافت شباب از پی مشیب (امامی، ص ۱۳۷)

دوردهای پیری در جایی مجال بروز می‌یابد که لذت‌های جوانی در ذهن تداعی شده باشد. در ادب فارسی، پیری به منزله نفی نشاط، لطافت، خنده و طرب جوانی و در نتیجه زمان حسرت‌هاست نه دوره‌ای مثبت با ویژگی‌های خاص خود:

چون پیر شدی ز کودکی دست بدار بازئی و ظرافت به جوانان بگذار
 طرب نسو جوان ز پیر مجوی که دگر ناید آب رفته به جوی
 زرع را چسبون رسنید وقت درو نخرامد چنان که سبزه نو (سعدی، ص ۱۵۲)
 پیر قابوس نامه نیز با بیماری و مرگ روبروست: "پیر بیماری است که کس بی‌عادت او نرود و پیری علنی است که هیچ طبیب داروی او نسازد، الا مرگ. (...). مثال عمر مردمان چون آفتاب است و آفتاب جوانان در افق مشرق باشد و آفتاب پیران در افق مغرب و آفتابی که در افق مغرب بود، فرو رفته دان" (کیکاووس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۲) آشکارا بازتاب از دست رفتن نیروی جوانی و زیبایی‌ها و لذات آن است. پیری برگردان جوانی از دست رفته است نه سرآغاز مرحله‌ای نو و خاص از عمر. پیر، پیری خود را در آینه مگرد جوانی خود می‌بیند و به همین دلیل این دوره بر او سخت می‌گذرد و با اندوه فرین می‌شود:

دور جوانی بشد از دست من
 قوت سر پنجه شیری بسرفت
 پیرزنی موئی سیه کرده بسود
 موی بتلیس سیه کرده، گیر
 آه و دریغ آن زَمَنِ دلفروز!
 راضیم اکنون به پنیری چو یوز
 گفتمش ای مامکِ دیرینه روز
 راست نخواهد شدن این پشتِ کوز (سعدی،
 ص ۱۵۲)

هنگامی رفتاری را شایسته پیر می‌دانند که جوانی نکند، یا به گفته عنصرالمعالی، همانگونه که دیدیم، "رعنائی" نکند: "ای پسر! تا جوانی، جوان باش و چون پیر شدی، پیری کن (...):

گفتم که در سرای زنجیری کن
 گفتا که سپیدها را قیری کن
 با من بنشین و بر دلم عبیری کن
 سودا چه پزی، پیر شدی پیری کن

که در وقت جوانی، پیری نرسد (...). که جوانی کردن در پیری، بوق زدن بود در هزیمت" (کیکاووس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۱) نیز می‌گوید: "اما چون پیر شدی از سُحالات جوانان دور باش که هر که به مرگ نزدیکتر، باید که از سُحالات جوانی دور باشد (...). و از این است که پیر نباید که به عقل و فعل جوانان باشد" (کیکاووس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۲) به عبارت دیگر، پیری هزیمتی است که جوهره آن پایان خوشی، رعنائی و عشق ورزی در جوانی است. گر چه ضعف جسمانی پیر، کار طبیعت است اما بی واسطه به دثابه مرگ پیش از موعد به شمار می‌آید: "چنان دان که ترا نگذارند تا همی باشی. چون حواس تو از کسار فروماند و در بینایی و گوئیایی و شنوایی و بویایی و لمس و ذوق همه بر تو بسته شد، نه تو از زندگانی خویش شاد باشی و نه مردم از زندگانی تو و بر مردان و بان گردی. پس مرگ از چنان زندگی به" (کیکاووس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۲).

در مقابل، سیسرون پیر در کلام پر امید و تسلی بخش خود سستی تن را به گونه‌ای دیگر می‌بیند و می‌سنجد. از گزنفون یونانی، سخن کورش را با تحسین می‌آورد که در پیری گفت: "ناتوان تر از جوانیم نیستم" (Cicéron, P.28). در نظر او، پیر دانا کسی است که آرزوی انجام کارهای جوانی را در سر نپوراند: "من از این نظر تأسف نمی‌خورم (...). باید نیروی جسمی خود را ارزیابی کنیم و (...). نیروی خود را به بهترین شکل ممکن به کار بریم و مدعی انجام کارهایی نباشیم که از عهده آن بر نمی‌آییم" (Cicéron, P.20) میزان ضعف و نیرو در جسم پیر اهمیت ندارد. اگر قوت میلیون را داشتیم که گاوی را به دوش می‌کشید، خوب، و اگر قدرتی

فکری داریم، هم خوب، اما اگر نداشتیم باید به آنچه داریم قانع باشیم در این صورت از تحلیل قوای خود کمتر رنج خواهیم برد (Cicéron, P.29). سیسرون می‌داند که پیر، قوت چندانی ندارد اما "کسی از پیر توقع ندارد که زور داشته باشد. قانون و عرف نیز افرادی به سن من را از انجام کارهایی که به قوت نیاز دارد، معاف کرده است (Cicéron, P.30). اما اگر هیچ کاری از دست پیر بر نمی‌آید، باید بیماری را ملامت کرد، نه پیری. درباره ضعف قوای دماغی پیر نیز سخن گفته‌اند اما جوانان هم در امان نیستند. ساده لوحی و گاه بلاهت، فراموشی، ضعف، خستگی و حواس پرتی از عیوب پیری به طور عام نیست و فقط خاص نوعی پیری است. اگر حافظه را به کار گیریم و تربیت کنیم، در پیری ضعیف نمی‌شود، مگر آنکه دماغ فرد بنا به طبع او کاهل باشد. وانگهی، پیر هرگز فراموش نمی‌کند که "گنج خود را کجا پنهان کرده است و همیشه به خاطر دارد که طلبکاران و بدهکاران به او کیانند" (Cicéron, P.25).

سستی تن پیر نمی‌تواند دلیلی برای خانه نشین شدن و سکون او باشد. سیسرون، کارهای سهل و سبکی چون کاشتن گیاهان و نظاره نمودن آنها را برای جسم و روان پیر مناسب می‌داند، همچنان که اکنون نیز در فرهنگ غرب چنین عادت‌تی وجود دارد. سیسرون، کار در طبیعت را می‌ستاید و به گفته خود به لذت کاشتن بسیار حساس است (Cicéron, P.37). خاک و نیروی زاینده‌اش را دوست می‌دارد و می‌پرسد: "آیا این همه تنوع در شکل رشد گیاهان، روح را پر از شادی و تحسین نمی‌کند؟" (Cicéron, P.38). او به کشاورزانی می‌نگرد که با وجود کهولت سن همچنان می‌کارند و زیباتر آنکه گاهی کاری می‌کنند که خود می‌دانند بهر دلیلی از آن نخواهند برد یا نه. سیسیوس^۷ می‌گوید: "ما برای راحتی نسل‌های آینده، درخت می‌کاریم" (Cicéron, P.26). مراقبت از گیاهان و کار طبیعت در نظر سیسرون پیر فریبنده است و خانه روستایی، مرغزار، تاکستان، درخت، باغ، گلّه و زنبور، سرچشمه حیات و شادی و نشاط اوست و می‌گوید "من تسلیم شوق و رغبت خودم به کار در مزرعه هستم" (Cicéron, P.39). از سناتورهای روم سخن می‌گوید که با فرارسیدن پیری به دهکده و مزرعه می‌آیند و ایام سالخوردگی را در آنجا می‌گذرانند. پیران، کار در مزرعه را دوست می‌دارند و ده و مزرعه، شادی و فرح می‌بخشد. خاک، "آنچه از سبزی و میوه لازم داریم، به وفور به ما ارزانی می‌دارد. شکار پرندگان هم چاشنی لذت زیستن در دهکده است (...). پیر در آفتاب یا در کنار آتش خود را گرم می‌کند و یا به سایه درختان پناه می‌برد" (Cicéron, P.40). سیسرون، کورش را می‌ستاید که "مردی بود

با منزلت و صاحب روحی والاتر از دیگر مردان^۸ و روزی که "لیزاندِر" بزرگ نزد او به سارد آمد (...). به لطف او را بناخت و از جمله نقش باغی را به او نشان داد بسیار منظم با درختان باطراوت و گل‌های عطرآگین (...). و گفت باغبان، مَنَم و هم منم که بسیاری از این درختان را که می‌بینی، به دست خود کاشته‌ام (...). چشیدن لطافت چنین سرنوشتی بر پیران برازنده است (...). و حتی در کهنوت سن می‌توان ذوق انجام بسیاری از چیزها را در دل بیدار نگه داشت، خصوصاً "کاشتن گیاه" (Cicéron, P.41).

بر پیران است که روحی بزرگ داشته باشند و به اداره امور پردازند. ای بسا که جسم ما پیر باشد اما دل ما باید که جوان بماند (Cicéron, P.31). وقتی می‌گویند در پیری کار نمی‌توان کرد و مشارکتی در امور نمی‌توان داشت، منظور آن کارهایی است که به قدرت جوانی نیاز دارد. اما کارهایی هست در خور پیر که روان او به خوبی از عهده انجام آنها برمی‌آید. مثلاً "از پیر توقع دارند که پند و اندرزهای نیکو گویند. بنابراین، ادعای اینکه پیر از عهده کاری بر نمی‌آید، سخن بیهوده‌ای است و به این می‌ماند که گوئیم سکاندار در دریا کاری نمی‌کند" (Cicéron, P.23). البته سکاندار از عهده انجام کارهایی که ملوان جوان انجام می‌دهد، بر نمی‌آید اما وظیفه او به گونه‌ای دیگر سنگین و مهم است. "انجام کارهای بزرگ به داشتن قوت و چالاکی تن نیست. این کارها از کسانی سر می‌زند که تجربه و پختگی در انجام امور کسب کرده‌اند و دانسته‌اند چگونه به اقتدار دست یابند و مدافع آرای درست باشند (...). و پیر است که این صفات را به عالی‌ترین درجه ممکن داراست (...). مَنَم که به سنا می‌گوئیم که درگیر کدام جنگ شویم و چگونه این جنگ‌ها را راه ببریم" (Cicéron, P.24). سلاح پیر، تجربه و قوه استدلال و نصایح بخردانه اوست. اصولاً به همین سبب است که عالی‌ترین شورا و مرجع تصمیم‌گیری‌های بزرگ را "سنا" - مشتق از "سناتوس" لاتینی - یعنی "مجمع پیران" یا "ریش سفیدان" می‌نامند. در همه ادیان و در ادب فارسی نیز به رغم مذمت سن، پیری موسم عقل است. سیسرون تا بدانجا پیش می‌رود که انحطاط یک ملت را نیز ناشی از خساری سردمدارانی می‌داند که به اتکای پیران بی‌خرد بر مصدر کار نشسته‌اند: "با عظمت‌ترین دولت‌ها به دست جوانانی به نابودی کشانده شدند که دسته‌ای از پیران آنان را به کار گماشتند و حمایتشان کردند (...). بی‌خردی یکی از ویژگی‌های انسان به هنگام رشد اوست" (Cicéron, P.24). پند عنصر المعالی را به یاد آوریم که گفت: "ای پسر هر چند جوانی، پیر عقل

باش" (کیکاؤوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۰) و این آرزویی بجاست اما آرزوست. او که پیر است می‌داند که "از جاهلی بلا خیزد" (کیکاؤوس بن وشمگیر، به اهتمام یوسفی، ص ۵۶).

به روایت سیسرون، سوفوکل نمایشنامه‌های خود را در پیری ساخت. این سروده‌های او بود که قضاوت دادگاهی را که پسران نادان او ترتیب داده بودند، قانع کرد که داعیهٔ سفاهت پدر برای تصرف ماترک او بی پایه است. خزده سوفوکل پیر بهترین موکل او بود. اما خواجه بی خردی که او نیز درگیر چنین قضیه‌ای است، نه توان دفاع از خود را دارد، نه از حریم خود حراست می‌کند، نه به فرزند کوه بین خود چیزی می‌آموزد: "خواجه شادی کنان که پسر م عاقل است و پسر طعنه زنان که پدر، فرتوت" (سعدی، ص ۱۵۱)

سیسرون می‌پرسد که پیری کدام یک از فلاسفه بزرگ یونان و روم از ذکاوت آنان کاست؟ (Cicéron, P.25) آن پیر رومی که حرکت ستارگان را نظاره می‌کند و زمان خورشید و ماه گرفتگی را می‌سنجد، آن پیرانی که مطالعه می‌کنند یا نمایشنامه می‌نویسند و دیگرانی که بازیگران آنند، به لذت‌هایی دست می‌یابند که در خور قیاس با لذایذ خوراکی‌ها و بزم‌ها نیست. چیزی که برای پیر می‌ماند، روان اوست. اما این ورزیدگی روان و اندیشه به نظر سیسرون، منوط به خوب زیستن در جوانی است. تن و روان امروز پیر، ودیعهٔ جوانی دیروز اوست. اگر تن پیر، فرسوده و روان او کاهل باشد، گناه آن بیشتر به گردن لذت‌جویی‌های سرکش او در جوانی است (Cicéron, P.28). تقیصه‌ای در کار چنین پیری هست زیرا "هیچ لذتی توان برابری با نشاط روان را ندارد" (Cicéron, P.37). پیری از دیدگاه سیسرون، دورهٔ سستی و سکون یا غم و بیماری نیست و اگر باشد، دلیل آن را نباید در نفیس پیری جستجو کرد. پیر بنا به طبیعت سن باید "سرگرم انجام کارهای بزرگ شود (...). سقراط در سالخوردگی به موسیقی روی آورد و خواست بداند که بربط چیست" (Cicéron, PP.26-27). سیسرون خود در پیری مطانعهٔ آثار فلسفی یونانی را آغاز کرد اما این کار او و نیز آثار بزرگ سقراط، هومر و افلاطون و زنون محصول تأملات دیرپای آنان و پرورش مستمر تعقل از دورهٔ جوانی بوده‌است. هیچ اندیشهٔ خزدمندانه‌ای فی‌البداهه از ذهن آدمی تراوش نمی‌کند و پیر داریم تا پیر. خزده پیر ثمرهٔ ورزیدگی و پرورش روان او در جوانی است و دل هر پیری زدانش برنانشود.

پیر و جوان

همنشینی پیر و جوان نیز یکی دیگر از جنبه‌های حیات پیر است که هم در ادب فارسی و هم در آثار یونانی و رومی از آن سخن گفته‌اند. عنصرالمعالی به پسر جوان چنین توصیه می‌کند: "نشست و خاست همه با جوانان مکن، با پیران نیز مجالست کن و رفیقان و ندیمان پیر و جوان آمیخته دار، که اگر جوانی در جوانی مُحال کند [آن] پیر مانع آن مُحال باشد، از بهر آنکه پیران چیزها دانند که جوانان ندانند" (کیکاوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۱). سیسرون، ارتباط پیر و جوان را یکسویه نمی‌نگرد و سخن پیر با جوان را تنها به منزله سخن ناصح به تعلیم شونده متفعل نمی‌بیند بلکه جایگاه این همنشینی را در مجموعه خصوصیت‌های پیر - یعنی توان جسمانی و ذهنی پیر و ضرورت فعالیت و نشاط و لذت او - می‌سنجد و نشان می‌دهد. این جنبه‌های زندگی پیر در نظر سیسرون، از هم گسیخته و پاره پاره نیست بلکه کلیتی منسجم را تشکیل می‌دهد که هر جنبه از آن، جنبه دیگر را می‌نمایاند. سیسرون می‌نویسد: "چه منظری جذاب‌تر از محفل جوانانی است که پیرامون پیری نشسته و شوق شنیدن تعالیم او را داشته باشد؟ می‌گویند: پیر حتی توان کافی برای تعلیم و تربیت جوانان و مهیا کردن آنان به انجام وظایف مفیدشان را ندارد؟ چه کاری زیباتر از این می‌تواند [برای پیر] وجود داشته باشد؟" (Cicéron, P.28). این پیران به رغم نقصان قوت جسمانی، احساس "غم زندگی و فلاکت" (Cicéron, P.28) نمی‌کنند. اما پیری روذکی، غمناک است:

همیشه شاد و سدانستمی که غم چه بود

دل‌م نشاط و طرب را فراخ میدان بود (امامی، ص ۱۱۵)

سیسرون از این سخن سسیلوس که می‌گوید "غمناک‌ترین چیز در پیری آن است که پیر احساس می‌کند که دیگران او را زشت خوی و تحمل‌ناپذیر می‌بینند" (Cicéron, P.26)، برآشفته می‌گوید که "همنشینی و سخن گفتن با جوانان نیک طبع (...) از سنگینی بار سانهای سپری شده می‌کاهد و جوانان نیز برای کسب فضایل، دوست دارند به نصایح پیران گوش دهند" (Cicéron, P.26).

اما غالباً جوانان چنین نیستند و به لحاظ داشتن زور بازو و ادعای دانستن، خود را برتر از پیر احساس می‌کنند و بین نسل‌ها فاصله می‌افتد و بنابراین، رعایت کردن پیران و دوری از

استهزای آنان، موضوع پند و اندرز به جوانان می‌شود. "اگر چه عادت جوانان چنان بود که بر پیران تَمَأَخِرَه کنند، از آنک پیران [را] محتاج جوانی بینند، و بدین سبب جوانان را نرسد که بر پیران پیشی جویند و بی حرمتی کنند، زیرا که اگر پیران در آرزوی جوانی باشند جوانان نیز بی‌شک در آرزوی پیری باشند و پیر آن آرزو یافته است و ثمره آن برداشته، جوان را بترکه این آرزو باشد که بیابد و باشد که نیابد" (کیکاؤوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۹).

"اگر چه جوان خویشان را داناترین همه کس شمرد، تو از جمع این چنین جوانان مباش و پیران را حرمت دار و سخن با پیران بگزارف مگویی که جواب پیران [سُکِت] باشد" (کیکاؤوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۹ و همان، به اهتمام غلامحسین یوسفی، ص ۵۸). قامت و شکستگی پشت پیر نیز بهانه استهزاء است: جوانی به شیخی گفت "این کمانک بر بچند خریدی؟ تا من نیز یکی بخرم. پیر گفت: اگر عمر یابی و صبر کنی خود رایگان به تو بخشند" (کیکاؤوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۹). در این پند پدرا نه که بازتاب دعوت به سلوک پسندیدای است، ناتوانی و شکستگی پیر مثلاً احترام به او دانسته شده اما چون سبب بی حرمت جوانان به پیران نیز همین ناتوانی است و چون ملاک احترام گذاشتن به پیر و استهزای او یکی است، اندرز نیز بی اثر است: "وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم، دل آزرده به گنجی نشست رگربان همی گفت: مگر خردی فراموش کردی که درشتی می‌کنی؟ (... تو شیر مردی و من پیرزن" (سعدی، ص ۱۵۲).

احترام به پیر نزد سیسرون نتیجه طبیعی منزلتی است که فرد می‌بایست پیش از دوران پیری کسب کرده باشد و از کارهایی سرچشمه گیرد که در جوانی انجام داده باشد. سیسرون از استهزای پیران آن هم به خاطر خمیدگی قامت و ناتوانی آنان سخن نمی‌گوید و بنابراین جوان را نهی نمی‌کند. سخن ناهی وقتی که جوان را مخاطب قرار می‌دهد، در این مورد و وضعیت‌هایی شبیه به آن پشتوانه‌ای ندارد و به همین سبب به آب در هاون کوبیدن می‌ماند. در نظر او، مردی به راستی قابل احترام است که شایستگی او نزد همگان عیان شده باشد و اگر زمانی مقامی بلند داشته است، دوره پیری او نیز طبعاً با احترام بسیار سپری می‌شود، "احترامی بسیار برتر از همه لذت‌های دوره جوانی" (Cicéron, P.42). پایه‌های پیری را باید در جوانی مستحکم کرد و گرنه، بدبخت از پیری که برای دفاع از خود نیاز به حمایت دیگران داشته باشد. چروک‌های چهره و موهای سفید به خودی خود احترام دیگران را بر نمی‌انگیزد و

برخورداری از احترام دیگران، ثمره طبیعی زندگی راستین و زیباست. سخن سیسرون درباره احترام، اندرزی رایگان نیست بلکه موهبتی دست یافتنی برای پیر باخردی است که در جوانی کاری کرده باشد و در پیری به پرورش ذهن و روان خود ادامه داده باشد. حتی اگر پیر، سفیر ملتی نزد بیگانگان باشد، میزان احترامی که مردم کشور میزبان برای او قایل می شوند، متناسب با ارزشی خواهد بود که مردمان موطنش از آن برخوردارند (Cicéron, P.43). زیرا او تجسم و تبلور همه ارزش هایی است که به ملت او تعلق دارد. عنصرالمعالی نیز از سفر پیر و زندگی در غربت سخن گفته است اما نه در مبحث احترام و سفر پیر را «دشمن» می داند مگر آنکه به زندگی بهتری دست یابد و به فکر خویشتر باشد:

«اما ای پسر جهان کن تا به پیری به یک جا مقام کنی، که به پیری سفر کردن از خورد نیست، خاصه مردی که بی نوا باشد. که پیری دشمنی است و بی نوائی دشمنی، پس با دو دشمن سفر مکن، که از دانانی دور باشی. اما اگر وقتی به اتفاق سفری افتد یا به اضطرار، اگر حق تعالی در غربت بر تو رحمت کند و ترا سفر نینکو پدید آرد، بهتر از آنک در حضر بوده باشد، هرگز آرزوی خانه خویش مکن و زاد و بود سطلب، هم آن جا که کار خود با نظام دیدی هم آن جا مقام کن و زاد و بود آنجا را شناس که ترا نینکویی بود، هر چند که گفته اند: الوطن امثالنا، اما تو بدان مشغول باش و رونق کار خود بین، که گفته اند: که نیک بختان را نیکی خویش آرزو کند و بدبختان را زاد و بود» (کیکاؤوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۲۴).

مرگ

نزدیک شدن مرگ در پیری نیز نگران کننده است اما پایان عمر طبیعی باید حتمی بودن مرگ را به پیر خردمند آموخته باشد. نباید تصور کرد که مرگ فقط گریبانگیر پیر می شود: «ای پسر! ز مرگ ایمن مباش که مرگ نه به پیری بود و نه به جوانی» (کیکاؤوس بن وشمگیر، تصحیح نفیسی، ص ۴۰). جوانان حتی پیش از پیران با مرگ روبرو می شوند. مرگ جوان، مرگی طبیعی نیست و به همین دلیل مرگ دشوار و پر زحمتی است، مثل میوه ای کال که به سختی از شاخه جدا می شود. «جوان تازه می خواهد زندگی کند اما پیر مدت مدیدی است که زندگی کرده است» (Cicéron, P.45). اما مرگ پیر، طبیعی است. پیر در آرامش می میرد زیرا «طبیعت که جسم انسان را می سازد، خود به بهترین شکل همان جسم را نابود می کند» (Cicéron, P.40). اما تا زمانی که پروردگار فرمان نداده است، نباید حیات را ترک گفت.

آنچه برای پیر باقی می‌ماند، رضایت خاطر است که زاینده قوت روح او و زندگی راستینی است که پشت سر گذاشته است. پیری موسمی است که ثمره خاص خود را دارد، همچنان که جوانی، حاصل بهار زندگی است. هرچه را که مطابق نظم طبیعت باشد، باید نیک بدانیم. مرگ هم برای پیر، طبیعی است" (Cicéron, P.45). اگر انسان معتقد باشد که روح پس از مرگ به جایگاه ابدی خود باز می‌گردد، واهمه‌ای از مرگ به خود راه نخواهد داد. اگر کسی شک داشته باشد، پس باید بپذیرد که مرگ یا پایان همه چیز است که در این صورت درد ورنجی هم در کار نخواهد بود، یا این که مرگ سرآغاز زندگانی جاودانی روح است و در این حالت، نیک بختی در انتظار پیر است.

سیسرون در این باره سخنان افلاطون را بازگو کرده است: روح انسان پرتوی از آسمان دارد که بر زمین و برگ‌بیل سفلی ناییده است. روح ما باقی است (Cicéron, P.48) و "خردمندترین انسان‌ها در آرامشی عمیق از دنیا می‌روند (... اما بی‌خردان که با نگاهی ناپاک به هستی می‌نگرند، وجود زندگانی بهتر پس از مرگ را نمی‌بینند" (Cicéron, P.50) و در نومییدی می‌میرند. "من با شوقی بی‌کران دوست دارم به جهان دیگر بشتابم تا پدرانان را بار دیگر ببینم" (Cicéron, P.50). سیسرون، آرزوی کسی را که "جوان از دیگ جادویی بیرون آمد" در سر ندارد و می‌گوید "من دوست ندارم جوان بشوم" (Cicéron, P.51). سیسرون از زندگی، بد نمی‌گوید. و از اینکه مسافری در این دنیا بوده، پشیمان نیست و این فکر به او آرامش می‌بخشد، هر چند که فکر او خیالی بیش نباشد.

نگاه

سخن رودکی، سعدی و عنصرالمعالی در باب پیری هنوز در میان ما زنده است و آینه نگرش و پندارهای اندوهگین و حسرت‌آمیز امروز ما درباره این دوره از عمر است. ما پیری را نومیدانه و منفعل احساس می‌کنیم و می‌سنجیم و به آن تن می‌دهیم. اما سخن سیسرون، امیدبخش است. مبارزه‌طلبی او در حفظ و ادامه حیات به مدد کار و فعالیت، تداعی‌کننده شیوه زندگی سالخوردهگان با خرد در جامعه امروز غرب است. وجوه افتراق در اندیشه و فرهنگ میان جامعه ما و جوامع غربی در این زمینه آشکار است و بسیار دیرینه. تردیدی نیست که شکاف ژرفی که پیری سیسرون در قرن اول میلادی را از پیری در گلستان سعدی در قرن

هفتم هجری (سیزدهم میلادی) جدا می‌کند به بسیاری از دامنه‌های اندیشه و زندگی در ایران و روم تعمیم‌پذیر است. دانشمندان یونانی و رومی کوشیده‌اند بر اساس مشاهده‌کنش‌های طبیعی به نتایج فلسفی دست یابند. رویکرد آنان آمیزه‌ای از دانش در باب قوانین عینی طبیعت و مقدم بر دانایی در باب فلسفه هستی است. اما اندیشه در ایران، انسان و ثبات بی‌ثبات و ناپایدار و نامعلوم او را در مرکز توجه قرار داده و جزیره ایرانی به شناخت و جنات رفتارهای انسان و عوامل پیچیده‌کنش‌های روان آدمی که غالباً فاقد خصوصیتی آشکار و عینی است، مرکزیت بخشیده است. بی‌جهت نیست که ادبیات ما مشحون از اخلاقیات و تحسین زیبایی‌هایی است که در واقعیت زندگی خبری از آن نیست. وفور دستورات اخلاقی در قالب پند و اندرز نشان می‌دهد که نه تنها به قوانین طبیعت و پیوند میان آن‌ها توجه شایسته نشده است بلکه دلیل پایمال شدن مستمر ارزش‌های اخلاقی در جامعه ما بوده و هست. صدور پند به نوبه خود، کلام آمرانه و امر و نهی، گاه خشونت‌آمیز را در پی دارد. این بررسی اجمالی و تطبیقی دربارهٔ پیری همچنین نشان می‌دهد که شاید بیش از پیش ضروری باشد که عوامل تفاوت‌های اساسی و عمیق فرهنگی میان شرق و غرب را در فضایی بسیار دورتر از رنسانس جستجو کنیم.

توضیحات:

۱- کوه آتشفشان ایتنا (Etna) در جزیره سیسیل.

۲- آپول: بگوید به (Cicéron, P. 14).

۳- صورت کامل بیت چنین است:

قوت سرینجه شیری برفت / اخصم اکنون به پیری چو یوز

سعدی، ص ۱۵۲

۴- «وارونگی ساختاری» (Inversion Structurelle) به وضعیت‌های معکوس در دو فرهنگ مختلف

نظیر آنچه که در اینجا دربارهٔ آداب میهمانی در ایران و روم مطرح است، اطلاق می‌شود.

۵- در زبان لاتینی بر خلاف یونانی، واژه‌های «زندگی» (Tivium) و «میهمانی یا صرف غذا با دیگران» (Convivium) ریشهٔ مشترکی دارند.

۶- Symposium یا Symposion.

۷- سسیلیوس (Cécilius)، نمایشنامه نویس رومی.

منابع و مآخذ:

- احامی، نصرالله. استاد شاعران. رودکی (شرح حال و گزیده اشعار). تهران: انتشارات جامی، ۱۳۷۷.
- جمال زاده، سید محمد علی. برگزیده آثار سید محمد علی جمال زاده. به کوشش علی دهباشی. تهران: انتشارات شهاب ناآب و انتشارات سخن، ۱۳۷۸.
- سعدی شیرازی. گلستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، فروردین ۱۳۸۸.
- عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار. قابوس نامه. به اهتمام غلامحسین یوسفی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- عنصرالمعالی کیکاووس بن وشمگیر. قابوس نامه. تصحیح سعید نفیسی. با مقدمه و تصحیح مجدد حسین آبی. تهران: کتابفروشی نروغی، ۱۳۶۸.

Cicéron. *De la vieillesse, de l'amitié, des devoirs* (traduction, notices et notes par Charies Appuln) Paris: Flammarion, 1967.